

من از کجا می دانستم
اتفاق. گفت و گوی لبی و دهانی
بوسه‌ی گرفته‌خواهدشد را طراحی می‌کند

تابوت در تن درخت
بی‌قرار ازّه بود و «کاش هم چنان
تا روزی که بستر مرگم باشد»
عطر. ماندگار. بستر. یک‌شبه‌ای ماند

چه رفت با هوا که از تو پرشدم
که اتاقم از هوای تو پرشد
خانه عوض کرد
پنجره‌ام به بازی، باز بود
فال حافظ را شاهد می‌گیرم

چرا همیشه دیرتر از همیشه می‌آیی
و زودتر از هنوز می‌روی
هوا چه بی تو بی‌هواست

انگشت‌ها همیشه سمت چپ را نشانه می‌گیرند
در آستین‌ها خنجر بی تاب است
انگار من در تمام آب‌های ممنوع جهان غسل کرده‌ام

دیوانه زخم دلش زخم‌ناپذیر و خرابش آباد است
پیری که معرکه شد سحر کرد و سحرگاه
از کاش بستر مرگم باشدش جوان برخاست

تو هم برخاستی، رفتی، آمدی، نیامدی،
و مرگ بسترش را جمع کرد و رفت
تا دوباره کی بیاید

تا دوباره کی بیاید را حالا که رفت بیا
دیگر چنان بیا که آمده باشی

رتردام، آوریل 2007